

خلاصه باب ۵ کتاب احیاء علوم الدین محمد بن محمد غزالی و بررسی آن از منظر اخلاق

سید محمد موسوی مطلق

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق

پیشگفتار و روش بحث

آنچه که پیش روی شماست خلاصه باب پنجم کتاب احیاء علوم دین اثر ارزشمند محمد غزالی است که به تعریف آداب معلم و متعلم می پردازد. روش بحث در این نگاشته مراجعه به متن اصلی کتاب می باشد و نویسنده در تلاش بوده تا برای فهم بیشتر این باب تحلیلی نیز از خود در پایان ارائه دهد. همچنین برای مرور سریع تر، قبل از تحلیل نگارنده، جدولی نیز آورده شده است که بیان کننده ی مطالب پیشین می باشد. زبان خلاصه ی باب به دلیل بر هم نخوردن سیاق متن و استفاده ی نگارنده ی کتاب از واژگان خاص به همان شکل آورده شده است اما این زبان لطمه ای بر فهم مطالب نویسنده نمی زند.

در آداب متعلم و معلم

اما آداب متعلم:

وظیفه ی اول: تقدیم طهارت نفس است از خوی های بد و صفت های نکوهیده، چه علم آبادانی دل و نماز سر و قربت باطن است به حق تعالی و چنانکه نماز که وظیفه جوارح ظاهر است درست نباشد مگر به پاکی ظاهر از حدثها و نجاست ها، پس همچنان عبادت باطن و عمارت دل به علم درست نباشد مگر به پاکی از بدی های اخلاقی و بدیهای اوصاف.

وظیفه دوم: آنکه علایق خود از دنیا کم کند و از اهل وطن دور شود، چه علایق شاغل و صارف است. و ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ. جدای عزوجل هیچ مردی را دودل نداده است. و هرگاه که فکر منقسم شود، از دریافت حقایق قاصر گردد و برای این گفته اند که علم بعض خود به تو ندهد تا تو کل خود به وی ندهی، و چون کل خود به وی دادی در مخاطره باشی که او بعض خود به تو دهد یا نه؟ و فکرت چون بر کارهای متفرق قسمت شود همچون جویی بُود که آب آن تفرقه شود و بعضی زمین نشف کند و بعضی هوا ببرد و چندانی از او باقی نماند که جمع شود و به کشتزار برود.

وظیفه سوم: آن است که بر علم تکبر نکند و معلم را فرمان ندهد بل زمام کار خویش به کلیت به دست وی دهد در همه ی تفصیلهای، و نصیحت او را منقاد باشد چنانکه بیمار طبیب مشفق حاذق را. و باید که وی را تواضع کند و به خدمت او طالب ثواب و بزرگی باشد. شعبی گفت که زید ثابت نماز جنازه بگذارد، استر پیش آوردند تا برنشیند، عبدالله عباس بیامد و رکاب بگرفت زید گفت: بگذار ای پسر عم رسول خدای. عبدالله عباس گفت: ما را که علما و بزرگان را خدمت کنیم. زید دست وی را بوسید و گفت: همچنین فرموده اند که اهل بیت پیغمبر را تعظیم نماییم. و پیامبر گفت: لیسَ مَنْ اخلاقِ المومنِ التَّمَلُّقُ الْاِ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ، چاپلوسی از خوی مومنان نیست جز در طلب علم.

وظیفه چهارم: آن است که خایض علم در اول کار به اختلاف مردمان گوش ندارد — خواه از علم های دنیا باشد خواه از علم های آخرت — چه آن عقل را مدهوش کند و ذهن را حیران و رأی راست، و از دریافتن و مطلع شدن بر آن نومید گرداند. بل باید که در اول یک طریقت که پسندیده ی استاد وی باشد نیکو بداند آنگاه پس از آن گوش به مذهب ها و شبهت ها دارد. و اگر استاد او به رأی و اختیاری مستقل نباشد. بل عادت او آن بود که مذاهب و آنچه گفته اند نقل کند. از او احتراز نمایند، که اضلال او بیش از ارشاد باشد.

وظیفه پنجم: آن است که طالب علم هیچ فنی از علم های ستوده و هیچ نوعی از آن نگذارد که نه در آن نظر کند — نظری که از آن بر مقصد و غایت آن مطلع شود پس اگر عمر مساعدتی نماید در هر یک از آن تبحر طلبد و الابد آنچه مهمتر است مشغول شود و آن را مستوفی کند و در باقی مستطرف باشد، چه علم ها یکدیگر را یاری دهد و بعضی از آن به بعضی باز بسته است و در حال انفکاک بدان قدر از عداوت آن علم به سبب جعل آن خلاص یابد، چه مردمان دشمن آن چزند که آن را ندانند.

وظیفه ششم: آن است که عمر در غالب امر به کل علم ها وفا نکند. پس خرم آن باشد که از هر چیزی خوبتر آن بگیرد و بر شمتی از آن اختصار نماید و مجموع قوت خود در استکمال علمی که شریف تر علم هاست صرف گرداند و این علم آخرت است و قسم مکاشفه. چه غایت معامله مکاشفه است و غایت مکاشفه معرفت حق متعالی.

وظیفه هفتم: آن است که به علمی نپردازد تا علمی را که پیش از آن آغاز کرده است به کمال رساند چه همه ی دانش ها با ترتیب ضروری مرتب شده اند و هر یک از آنها راهی است برای رسیدن به دیگری؛ و متعلم پیروز کسی است که این ترتیب و تدریج را رعایت کند.

وظیفه هشتم: آن است که بسی را که شرف علم ها بدان توان دانست بشناسی، و آن دو چیز است: یکی شرف ثمره و دوم استواری دلیل و قوت آن. و مثال آن چون علم دین و علم طب است که ثمره ی یکی حیات ابدی است و ثمره ی دیگری حیات ناپایدار، پس علم دین شریف تر بود، و چون علم حساب و علم نجوم، که حساب شریف تر به سبب استواری دلیل ها و قوت آن. و چون حساب را به طب نسبت کنی، به اعتبار ثمره ای، طب شریف تر باشد، و به اعتبار ادله حساب. و ملاحظه ی ثمره ی اولی، و به سبب آن طب شریف تر، گرچه آن تخمین است. و بدین روشن شود که شریف تر علم ها معرفت حق تعالی و فرشتگان و کتاب ها پیامبران اوست و دانستن طریقی که بدین علم ها برساند پس پرهیز از آنکه تو را رغبتی و حرصی باشد جز در آن.

وظیفه نهم: آن است که قصد متعلم، در حال، آراستن باطن و خوب گردانیدن آن به فضیلت باشد و در مال قربت حق تعالی و ترقی به جوار مالاً اعلی، از فرشتگان و مقربان؛ نه مهتری و مال و جاه و مغالبه ی سفیهان و مفاخره ی اقران. و چون مقصود آن باشد، هر آینه آن طلبد که به مقصود نزدیکتر، و آن علم آخرت است.

وظیفه دهم: آن است که نسبت علم ها را به مقصد بدانی، تا نزدیک را به دور، و مهم را بر غیر مهم اختیار کنی. و مهم آن باشد که تو را قلق و اندوهگین کند. و قلق و اندوهگین نکند تو را جز کار تو در دنیا و آخرت. و چون میان لذت دنیا و نعمت آخرت جمع نتوان کرد - چنانکه قرآن بدان ناطق است، و از نور بصیرت ها آنچه قایم مقام عیان است بر شاهد - پس مهمتر آن باشد که همیشه بماند و بر این سیاق دنیا منزل شود و تن مرکب، و عملها شتافتن سوی مقصد. و مقصد نیست مگر لقای حق تعالی که همه ی نعمت در آن است اگرچه قدر آن در این عالم بیشتر ندانند.

بیان وظیفه های معلم مرشد:

وظیفه اول: شفقت است بر متعلمان. و ایشان را به متابت پسران داشتن. قال النبی (ص): **أَنَا أُنَالِكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ** لَوَلَدِهِ. چه قصد او رهانیدن ایشان است از آتش آخرت. و آن مهمتر است از رهانیدن مادر و پدر فرزند خود را از آتش دنیا. و بدین سبب حق استاد بزرگتر از حق مادر و پدر است، چه پدر سبب وجود حاضر و حیات فانی است و اگر معلم نباشد آنچه از پدر حاصل شده است به هلاک دائم پیوندد و جز معلم کسی نیست که مفید حیات اخروی دائم است، ای، معلم علم های آخرت یا معلم علم های دنیا بر نیت آخرت، نه به قصد دنیا. و اما تعلیم به نیت دنیا هلاک شده و هلاک گردانیده است.

وظیفه دوم: آنکه اقتدا با صاحب شرع کند، و بر آموختن علم اجری نطلبد، و قاصد جزایی و شکرری نباشد، بل به جهت رضای خدا آموزد و طلب قرب بدو. و خود را بر ایشان منتی نداند گرچه منت برایشان لازم باشد بل فضایل ایشان را داند چه دل خود پاکیزه کرده اند تا تو به زراعت علم در آن تقرب نمایی به خدای تعالی. چنانکه کی زمینی به تو رعایت دهد تا تو در آن به جهت خود زراعت کنی، زراعتی که سود تو از آن بیش بود صاحب زمین و تو از وی منت تقلد کنی. چه، ثواب تو در تعلیم بیش از ثواب متعلم است نزدیک حق تعالی، و اگر متعلم نبودی تو این ثواب نیافتی، پس اجر مطلب مگر از خدای عزوجل.

وظیفه سوم: آنکه هیچ دقیقه از نصیحت متعلم باقی نگذارد. و آن بدان باشد که وی را منع کند از آنچه قصد مرتبه ای کند که استحقاق آن ندارد و به علم خفی مشغول شود پیش از آنکه از علم جلی فارغ التحصیل آید. پس تنبیه فرماید وی را بر آنکه طلب علم ها قربت حق تعالی است نه ریاست و مباحات و منافسه. و تقبیح آن را در نفس او تقدیم کند، و در آن به اقصی الامکان برسد، چه اصلاح عالم فاسق بیش از افساد او نباشد. و اگر از باطن او معلوم شود که طلب علم او جز برای دنیا نیست، بنگر که چه علم می طلبد. اگر عالم خلاف در فقه، و جدل در کلام، و فناوری در خصومات طلبد از آن منع کند.

وظیفه چهارم: و آن از دقایق صناعت تعلیم که متعلم را از بدخویی تا امکان دارد به طریق تعریض باز دارد نه به تصریح، و از روی رحمت نه از راه سرزنش، چه تصریح پرده ی هیبت بردراند و بر اقتحام مخالفت دلیر گرداند و حرص اصرار بر انگیزد.

وظیفه پنجم: آنکه متکفل بعضی از علم ها نباید که علم هایی را که ورای آن است در دل متعلمان زشت گرداند. چون معلم لغت که عادت او تقبیح فقه است و معلم فقه که عادت او تقبیح تفسیر و حدیث است که آن

نقل محض و سماع است و آن کار زالان باشد و عقل را در نظری نیست و معلم کلام که از فقه برماند و گوید :
آن فرع است، و سخنی است در حیض زنان، پس چه ماند به سخنی که در صفت رحمان باشد. و این، خوی
های نکوهیده ی معلمان است. از آن دور باید بود. بل متکفل یک علم باید که طریق تعلیم در جز آن بر متعلم
واسع دارد و اگر متکفل علم ها باشد باید که رعایت تدریج کند در نقل متعلم از مرتبه ای به مرتبه ای بلند تر.
وظیفه ششم: آنکه بر مقدار فهم متعلم اقتصار نماید و با وی چیزی نگوید که عقل او بدان نرسد و او را برماند و
و عقل او را مخبط گرداند. پس نباید که عالم هر چه داند آن را فاش گرداند و به هر کس برساند و آن جایی
باشد که متعلم دریابد و اهل انتفاع نباشد.

وظیفه هفتم: آنکه بر متعلم قاصر سختی روشن، لایق فهم او القا کند و نگوید که ورای آن تدقیقی است که آن
را از وی نگاه می دارد چه آن رغبت او در سخن روشن لایق سست کند و دل او را مشوش گرداند و در خیال
آرد که بر وی ضنت می کند، چه هر کسی چنان پندارد که او اهل همه ی علم های باریک هست. و هیچ کس
نیست که نه او در کمال عقل خود از حق تعالی راضی است و احمق تر و ضعیف عقل تر مردمان شادانتر ایشان
است به کمال عقل خود.

وظیفه هشتم: آنکه به علم خود کار کند، و تکذیب قول خود به فعل خود روا ندارد. چه علم به بصایر دانسته
شود و عمل به ابصار، و ارباب ابصار بیشترند و چون عمل مخالف علم باشد مانع رشد شود.

جمع بندی؛ تحلیل و بررسی

آداب معلم	آداب متعلم	
شفقت است بر متعلمان.	۱	تقدیم طهارت نفس است از خوی های بد و صفت های نکوهیده
آنکه اقتدا با صاحب شرع کند، و بر آموختن علم اجری نطلبد، و قاصد جزایی و شکری نباشد، بل به جهت رضای خدا آموزد و طلب قرب بدو.	۲	آنکه علایق خود از دنیا کم کند
آنکه هیچ دقیقه از نصیحت متعلم باقی نگذارد	۳	آن است که بر علم تکبر نکند و معلم را فرمان ندهد
و آن از دقائق صناعت تعلیم که متعلم را از بدخویی تا امکان دارد به طریق تعریض باز دارد نه به تصریح، و از روی رحمت نه از راه سرزنش.	۴	آن است که خایض علم در اول کار به اختلاف مردمان گوش ندارد
آنکه متکفل بعضی از علم ها نباید که علم هایی را که ورای آن است در دل متعلمان زشت گرداند.	۵	آن است که طالب علم هیچ فنی از علم های ستوده و هیچ نوعی از آن نگذارد که نه در آن نظر کند
آنکه بر مقدار فهم متعلم اقتضار نماید و با وی چیزی نگوید که عقل او بدان نرسد و او را بر ماند	۶	آن است که عمر در غالب امر به کل علم ها وفا نکند.
آنکه بر متعلم قاصر سختی روشن، لایق فهم او القا کند و نگوید که ورای آن تدقیقی است که آن را از وی نگاه می دارد چه آن رغبت او در سخن روشن لایق سست کند و دل او را مشوش گرداند	۷	آن است که به علمی نپردازد تا علمی را که پیش از آن آغاز کرده است به کمال رساند
آنکه به علم خود کار کند، و تکذیب قول خود به فعل خود روا ندارد.	۸	آن است که بسی را که شرف علم ها بدان توان دانست بشناسی، و آن دو چیز است: یکی شرف ثمره و دوم استواری دلیل و قوت آن.
		آن است که قصد متعلم، در حال، آراستن باطن و خوب گردانیدن آن به فضیلت باشد و در مال قربت حق تعالی و ترقی به جوار مالا اعلی
		آن است که نسبت علم ها را به مقصد بدانی، تا نزدیک را به دور، و مهم را بر غیر مهم اختیار کنی.

همچنانکه در متن بالا مشاهده گردید منظور غزالی از معلم و متعلم، معلم و متعلمی که در باب علوم تجربی (Science) تفکر می کنند نیست بلکه نوشته ی وی بیشتر حاکی از مرشد و معلم اخلاق است تا یک دانشمند. لذا این مبحث در اخلاق عملی بسیار کاربرد دارد. اینکه غزالی در دوره ی خویش به این موارد یعنی آداب معلم

و متعلم و به مفهوم امروزی تر اخلاق کاربردی، **اخلاق تعلیم و تعلم** تفکر می کرده است نکته ی مهمی است که باید بدان اذعان نمود.

آنچه که معلم باید در نظر دارد صرفاً تدریس و بیان مفاهیم نیست بلکه باید یکسری خصوصیات را نیز رعایت کند مثلاً در وظیفه شماره هشتم این امر کاملاً مشهود است: معلم باید به آنچه که خود به متعلم می آموزد عمل کند. این جاست که وی به عمل و اخلاق توجه می کند.

متعلم نیز آدابی دارد. اینکه خویش را از صفتهای نکوهیده و ناپسند دور کند و به صفات نیک نظر داشته باشد؛ دنیا را زیاد ارزش نهد و همچنین چون به این مقام ها رسید به خود غرّه نگردد. همچنین علاوه به توجه کردن به تمامی مراحل علم و آموختن علم های پیش نیاز، توجهش را به یک علم معطوف کند و سعی نماید آن علم نیز علم آخرت باشد نه دنیا. دلیل غزالی بر این انتخاب این است که علم آخرت بر علم دنیا شرف ثمره دارد چراکه علم دنیا فانی است. البته می توان در اینجا بر وی خرده گرفت که تمامی انسان ها نمی توانند و نباید به علوم آخرت پردازند چراکه انسان در این دنیا نیز زندگی می کند و برای گذران عمر و رفاه به علوم دنیوی نیز نیازمند است اما این اشکال بر غزالی وارد نیست چراکه وی در باب معلم و متعلم اخلاقی سخن می گوید و همانطور که در ابتدای مطلب بیان داشتیم علوم تجربی از سیاق متن وی استخراج نمی گردد. همچنین معلم نباید بر متعلمان سختگیری کرده و تکلیف مالا یطاق از آنها بطلبد بلکه باید نسبت به آنها شفقت داشته و مداماً به وی تذکر بدهد و نصیحت کند. معلم نباید در قبال تعلیم مبلغی را اخذ نماید. نکته ی پسین جدال سقراط و سوفسطائیان را در نظر تداعی می کند. جدالی که برآمده از این اعتقاد سقراط بود که معلم نباید در ازای تعلیم پولی را دریافت نماید. البته این مطلب در جامعه کنونی جایگاهی ندارد اما باید بیان داشت که در مراکز این مطلب ادا می شود. کار معلم فی سبیل ... است و از جان و دل، که باید امید داشت معلمان ما نیز اینگونه باشند.

منبع:

محمد بن محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی به کوشش حسین خدیو جم، چاپ هفتم ۱۳۸۹، شرکت انتشارات علمی فرهنگی